

بیانامتنیت

بخش دوم

● حمید حیاتی

hamidhaiati@gmail.com

اندیشه

در رمان مکالمه‌ای هر شخصیتی از ویژگی‌های فردی خاص و از برخی جهات یک‌برخورد است. این ویژگی شخصی مستلزم جهان‌بینی شخصیت، سبب گفتار او و موضع اجتماعی و ایدئولوژیکش، بوده و این همه از راه سخنن شخصیت به بیان درمی‌آیند.

باختنن در تحلیل رمان‌های داستانی‌سکی از انگاره‌ آوایی سخن به میان می‌آید آن‌جا که هر شخصیتی جهان را برای خود تأویل کرده، این تأویل را از راه گفتارن خاص خود بیان می‌کند. این برعه باختنن به معنی آن‌که مؤلف (قهرمان را نه با واژه‌های بیگانه یا قهرمان می‌سازد و نه با تعریف حتی؛ او نه شخصیت می‌سازد سخن قهرمان درباره‌ خود و دنیای خود است. قهرمان داستانی‌سکی نه یک انگاره عینیت بلکه یک سخن، یک آوای محض است؛ ما او را نمی‌بینیم، او را نمی‌شنویم؛ هر آن‌چه سواي سخن او می‌بینیم و می‌شنویم نامشور بوده، همچون سازمان‌ی‌ای در کلم سخن می‌رود، با این‌که همچون چیزی روشن‌تر و بیشتر می‌توانست. همچنان بیرون می‌ماند) رمان چند آواییه مانند سنت کارنوالی، با هرنگرش به جهان که یک طرح‌سکی، یک موضع ایدئولوژیک و از این رو یک گفتارن را بر همه دیگر نظرگاه‌ها، موضع‌ها و گفتارن‌ها از جنبه‌ها جدا می‌کند. رمان از این جهت دنیایی را به ما عرضه می‌کند که برارستی مکالمه‌ای است که در آن هیچ‌کس که سخن مکالمه‌ای با دیگری می‌تواند در گفته یک گوینده واحد نیز رخ دهد، بیش از همه در جریان سخن محاورستی مشهود باشد، فنی که کار رمان‌نویسانی چون وبرجینیا ولف و جیمز جویس در هر صورت می‌توان این جریان مکالمه درونی را در رمان اولیس جویس دید؛ یکی از آن پاروها کلک یکی دیگر از می‌گسترش‌های را پاک کن، فکرش را نکن کی بود، گوشت عادی برای آن‌ها، لاشه‌ها همان گوشت گندیده است که پس بر جسته لاشه شیر، در سفرهای دریایی در چین خوانند که چینی‌ها می‌گویند: سفیدپوست‌ها چینی‌ها را که می‌توانند چینی‌تر برده سوزان کنش‌ها را کلاً با آن مخالفند. بخت و یز به خاطر منافع آن‌ها یک نام‌نشی همه متطابقاً به شکل‌های اجنبی هلندی، زمانه طوفان، آلهه‌های تب برقی برای نقل کردن آن‌ها، گودال مهلک، خاکستر برده چینی خاکستر برده با تدفین در دریا، آن برج سکوت پارسی کجاست؛ بردگان فرسوده‌اندش، کلماتی غیر از آن می‌گویند فرق شدن لذت‌بخش‌ترین چیزهاست. کل زندگی‌ات را در آن می‌بینی و دیگر برکتی به از سگی نیست اما از هوا نمی‌شود دفن شد.

اما وجود دیگربودگی آن چیزی است که در رمان‌های چند آواییه و رمان‌های سوررئال اصل است منتهی به لحاظ فنی در این دو تفاوت‌هایی هست که جای بحث آن در این مجال نیست دیگربودگی نشان بیانامتنیت است آن‌جا که همه گفته‌ها از رهگذر دیگر آواهای رقیب و متعارض مطرح می‌شود پس سرشت زبان در صورت آن است آن‌جا که کلام تثبیت شده و یگانه محلی از اعراب ندارد. باختنن می‌نویسد: کلام یک چیز مادی نیست، بلکه امری همواره در حال تحرک بوده و رسانه همواره متغیر تعامل مکالمه‌ای است. کلام هرگز جنب یک انگه واحد یا یک آوای واحد نمی‌شود. حیات کلام با انتقال از دهانی به دهان دیگر، از زمین‌های به زمین‌های دیگر، از یک گروه اجتماعی به گروه اجتماعی دیگر، از نسلی به نسل دیگر، دوام می‌یابد.

رمان از این جهت دنیایی را به ما عرضه می‌کند که برارستی مکالمه‌ای است، البته نباید این واقعیت که همسخن مکالمه‌ای با دیگری می‌تواند در گفته یک گوینده واحد نیز رخ دهد، بیش از همه در جریان سیال ذهن مبرارستی مشهود باشد؛ فنی که کار رمان‌نویسانی چون وبرجینیا ولف و جیمز جویس دیده می‌شود، می‌توان این جریان مکالمه درونی را در رمان اولیس جویس دید.

نظریه تل کل بنیان‌های معنا و ارتباط را مورد حمله قرار داده به ستایش از-و پیروشی فرا، آن چیزی می‌پردازد که در برابر تثبیت رابطه دال / مدلول مقاومت می‌ورزد. این کار به تعبیر مژگینستی-حمله‌ای به کلاسی شدن ادبیته و نوشتار است همچنان که بارت می‌نویسد، کریستوا پلاهدار چنین جنبشی بوده آن‌چه ژولیا کریستوا مطرح می‌کند نقدی بر ارتباطات است او نشان می‌دهد که ارتباط این محبوب علوم الهاتی نظیر زبان‌شناسی، محبوب فلسفه‌ها و سیاست تکامله، «مشارکت» و «مبادله» کالا است. به عبارت دیگر- ارتباطات و معنا دانش و کار فکری را به عنوان یک محصول، یک شیء، با ارزش کلاسی شدن و مبادله‌پذیر عرضه می‌کند و ایده‌های قابل مصرف واجد ارزش هستند. کریستوا با توجه به حمله به تصورات موجود از ارتباطات، به ایجاد شیوه جدیدی از نشانه‌شناسی اقدام می‌کند که آن را معناکاوی می‌نامد. با این رویکرد تازه، او می‌کوشد متن را بعنوان سوارده همواره در حال تولید و نه محصولاتی برای مصرف بی‌درنگ، در نظر بگیرد با چنین ایده‌ای وی برقراری معنا نظر دارد با در نظر گرفتن ایده‌شده کریستوا ایده‌ها به عنوان فرآورده‌های کامل شده و قابل مصرف عرضه نمی‌شوند بلکه عرضه آن‌ها به گونه‌ای است که خواننده خود ترغیب می‌شود تا در مسیر فرآوری معنا گام بردارد عرضه این جایش متن است و نشانه‌شناسی نوین کریستوا در عین حال که در صدد تحلیل متن بوده خود سفید به آن نیز هست. در این نشانه‌شناسی نوین، کریستوا پیوسته گفتارهای علمی و منطقی را در چارچوب پرسشگری هنری و داستانی قرار داده، از این رو به نحوی خودآگاهانه تمایز میان علم، یا امور منطقی و زبان را برپا می‌کند. وی در این بخش بر اصل را مخدوش کرده و مبارزه‌ای میان آن‌ها به راه می‌اندازد.

کریستوا در متن در بنده دغدغه ایجاد روایی را دارد که یک متن از این طریق رابطه گسترده‌تری پیش موجود بنامی‌شود. این امر یادآور امر مکالمه‌ای باختینی و دگراوایی بوده و توجه نشانه‌شناسی را که به متن، مثبت و رابطه آن‌ها را با وضعیت ایدئولوژیک نشان می‌دهد. توجه باختین به شرایط اجتماعی و توجه کریستوا به سوشالی استاتی به نفع اصطلاحات انتزاعی‌تر و مثبت کنار رفتن ادب هم باختین و هم کریستوا. نکته هزده که متن نمی‌تواند از مثبت فرهنگی یا اجتماعی گسترده‌تری که سنگ بنای آن‌ها است مستثنی شود از نظر کریستوا این یعنی که ایجاد بینامتنی یک متن را نمی‌توان به عنوان سرچشمه‌ها یا «متن‌ساز» یعنی هرگز از این جنبه‌های مورد مطالعه قرار داد که معمولاً «پس‌زمینه» یا «زمینه» نامیده می‌شوند.

متن یک کردار و یک فرآورده‌ای است جایگاه بینامتنی آن نشانه‌گر ساختگی است و هرگاه در نظر بگیریم هر ایده‌شده نظیر کریستوا از بازه‌های دگردار، و فرآورده‌های همین است منتها معرّفی معنای «سوی» و «کش» هرچه تصدیقش تعارض مکالمه بنیاد جامعه به سر معنای واژه‌های اندک از این نظر متن هیچ معنای واحد یا مشخصی خاص خود نداشته سراسر به فرآیندهای اجتماعی و فرهنگی جاری مربوط می‌شوند.

کریستوا با تأکید برسازش اجتماعی و دو آوایی زبان، مکالمه‌گرایی باختین را یا نشانه‌شناسی خود عین می‌سازد. او کلام ادبی بویا را براساس یک ساحت لغتی و یک ساحت عمودی تعریف می‌کند. در ساحت افقی «کلام در متن» هم متعلق به فاعل نویسا است و هم متعلق به مخاطب، و در ساحت عمودی، «کلام در متن» به سوی یک شاکله ادبی پیشین یا همزمان جهت‌گیری می‌کند.

باختین به رمان به عنوان زائری که در آن سطوح بینامتنی را انعکاس می‌دهد نظر دارد اما از نظر کریستوا زبان شاعرانه است که متضمن بویایی کلام ادبی است چه زبان شاعرانه نقلی را به عنوان معنای ثابت مکالمه بین چندین نوشته مطرح نظر نداشته بلکه بر برداشت بویایی بین نویسنده، مخاطب (یا شخصیت) و زمینه فرهنگی

هم باختین و هم کریستوا تأکید دارد که معنوی نمی‌تواند از متن فرهنگی یا اجتماعی گسترده‌تری که سنگ بنای آن‌ها است متفک شوند از نظر کریستوا این یعنی که ایجاد بینامتنی یک متن را نمی‌توان به عنوان «سرچشمه» ها یا «تأثیرپذیری» های صرف از آن چیزهایی مورد مطالعه قرار داد که معمولاً «پس‌زمینه» یا «زمینه» نامیده می‌شوند.

مخاطبه

مخاطبه یا پیشین تأکید دارد.

کریستوا می نویسد: محور افقی (فاعل - مخاطب) و محور عمودی (متن - زمینه) با هم صاف شده واقعیت مهمی را مطرح می کنند: هرکلامی (یا متنی) آمیزش کلامهای (متنی) است که در آن مستقیم یک کلام (متن) دیگر را می توان خواند این دو محور، در آثار باختمین، که خود آن ها را مکتوبه و تصویر می کشد به روشنی از یکدیگر متمایز نشده اند.

با این حال، آن چه در این جا همچون یک بی دقتی به نظر می رسد در واقع طرح نخستین پیشین تریب یک تجربه ادبی از سوی باختمین بوده: در متنی همچون معرفی از نقل قول ها ساخته می شود: هرمت جنب و تکریم سازی متنی دیگر است - فرض بینامتنیت به جای فرض بینانهایت می کشند و زبان شگرافه خوشتر مستقیم مختلف می یابد. کریستوا در این جا موضع سوزه را به بازی می گیرد. موضعی که موضع مؤلفه شخصیت و مضامیری همچون من، ما و آن ها است که سوزهما به آن وسیله به خود و مخاطبان خود از جابج می دهد کریستوا با تأثیر پذیری از زبان شناس فرانسوی امیل بنونیست و نیز از نظریه یاکوبسون درباره متغیرها و در راستای شرح بسط نظریه باختمینی به طرح مفاهیم سوزها گزاره و سوزه گفته می بردارد. اثر بهترین تصور از سوزه گفته حسن

شخصیت سخن گویا آندیشه گر باشد آن گاه سوزها گزاره نیز سوزها (فاعل) یک گشایی می خواند. خود من وقتی مستقیماً با کس دیگری سخن می گویم، کلماتم ظاهراً به من به عنوان یک سوزها گفته می رسد می شنود اما هنگامی که کلام خود را مکتوب می کنم آن کلام شاید سال ها بعد توسط کس دیگری خوانده شود. سخن من موضع سوزهای است که دیگر مستقیماً مطرح نخواهد بود. من؛ صرفاً یک سوزها گزاره خوانده می شود که پس از ساختار گرابایی چون کریستوا و بارت واقع به تصریح آشد که سوزها در نخستین گشایی سخن است. پس ساختار گرابان از این هم فراتر رفته و به فقدان سوزها در زبان در کل اشاره می کنند. این سخن سرست نامشخصی زبان در کل است این جنبه با توجه به ضمایری که در رجوع به کلامه سخن من به مخاطب آن ها هستیم برجسته می شود. وقتی مقام عالی رتبه ای این کلام را به زبان می رانند که می توان گفت به زبان و پیش می نامیم شاید این باور به وجود آید که این کلمات گفته فردی برخوردار از شان اجتماعی را باشد. واقعیت همین است و کلمات مذکور نیز چنان تأثیری بر واقعیت خواهند گذاشت اما معنا و تأثیر این در آن جمله بیشتر به سوزها خاصی که جمله را می گوید نیست.

آن چه اهمیت دارد این است که عبارت قلمی مذکور گفته شده، همان گونه که بارها بارها پیش از این گفته شده و واقعیت این است که جمله مذکور خطاب به مخاطبی گفته می شود که هر چه معنی معانی آن را می شنود یک کشتی می ایستد که بارها پیش از این رخ داده و در آینده نیز بارهای بی شمار رخ خواهد داد. سالی تحقیقاتی یک کشتی شاید ظاهراً متضمن رخدادهای غیر رایج بوده، از این رو ربط خاصی به زبان در کاربرد ریوروش داشته باشد. با این حال بحث ساختار گرابان این است که جایگزین پذیری مشابهی در همه کاربردهای زبانی قابل وقوع است. هر زمان که سوزهما به زبان وارد می شوند.

در واقع به موقعیت هایی وارد می شوند که سوزگویی به شخصیتان در آن جا از دست می رود. امر توکو در گلی سرخ با هر نام دیگر اشاره می کند که ما در زمانه معصومیت زبان هستیم یا بهتر بگوییم ما در عقل زبان معصوم هستیم، چه ما برای بیان احساسات و عواطف خود مجبور به استفاده از کلماتی هستیم که از سنت استعمال بار معنایی خود را از دست داده و زبان همچون سکاهی شده است که نقش آن بر اثر تکرار استعمال از بین رفته و چیزی بیش از یک فلز از آن باقی نمانده است.

□

بحث ساختار گرابان این است که جایگزین پذیری متغیری در همه کاربردهای زبانی قابل وقوع است. هر زمان که سوزهما به زبان وارد می شوند. در واقع به موقعیت هایی وارد می شوند که سوزگویی به شخصیتان در آن جا از دست می رود. امر توکو در کل سرخ با هر نام دیگر اشاره می کند که ما در زمانه معصومیت زبان هستیم یا بهتر بگوییم ما در عقل زبان معصوم هستیم، چه ما برای بیان احساسات و عواطف خود مجبور به استفاده از کلماتی هستیم که از سنت استعمال بار معنایی خود را از دست داده اند.